

دوفصلنامه علمی- پژوهشی تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری دانشگاه الزهراء(س)
سال بیست و هفتم، دوره جدید، شماره ۱۹، پیاپی ۱۰۴، بهار و تابستان ۱۳۹۶

تحلیل انتقادی دیدگاه‌الدوری درباره خاستگاه تاریخ‌نگاری اسلامی^۱

علی محمدزمانی^۲
هاشم آقاجری^۳

تاریخ دریافت: ۹۵/۹/۲

تاریخ تصویب: ۹۶/۲/۲۴

چکیده

خاستگاه تاریخ‌نگاری اسلامی مسئله‌ای است که مستشرقان و محققان مسلمان درباره آن دیدگاه‌های مختلفی دارند. عبدالعزیز اللدوری محقق مسلمان با توصیف دو خط‌حدیث و قبیله به عنوان محور مکاتب تاریخ‌نگاری مدینه و عراق معتقد است خاستگاه تاریخ‌نگاری اسلامی ریشه در مکتب مدینه دارد که با پرهیز از اسلوب و سنن قبائلی (قصص ایام، انساب، شعر) و مبتنی بر تحقیقات و شیوه‌های جدی محدثان توانست چارچوب مغازی و سیره پیامبر را ترسیم کند. در این مقاله به روش توصیفی-تحلیلی دلایل‌الدوری برای ادعایش نقد و رد می‌شود و اسلوب

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hph.2018.12770.1101

۲. دانشجوی دکتری دانشگاه تربیت مدرس؛ a.mohammadzamani@modares.ac.ir

۳. دانشیار گروه تاریخ دانشگاه تربیت مدرس؛ aghajari@modares.ac.ir

و سنن قبایلی، که علمای مدینه نیز از آن تأثیر پذیرفته‌اند، به‌عنوان خاستگاه تاریخ‌نگاری اسلامی شناخته می‌شود.

واژه‌های کلیدی: دوری، مدینه، حدیث، قبیله، مکتب تاریخ‌نگاری

اسلامی.

مقدمه

ابهام در طلیعه تاریخ‌نگاری اسلامی، خاستگاه آن را به موضوعی مهم در حوزه مطالعات اسلامی بدل ساخته است (گیب، ۱۳۹۴: ۱۶ و نک: سزگین، ۱۳۸۶: ۳۷۵ و هامفریز، ۱۹۹۱: ۱۴۳). در نیمه نخست قرن بیست میلادی نظرات مختلفی از سوی مستشرقان درباره خاستگاه تاریخ‌نگاری اسلامی ارائه گردید. همیلتون گیب پیشرفت‌های تاریخ‌نگاری اسلامی را ناشی از تمدن‌های مجاور عربستان دانست (گیب، ۱۳۹۴: ۱۶) اما کسانی چون دلا ویدا و روزنتال خاستگاه تاریخ‌نگاری اسلام را تداوم سنن قبائلی عرب قبل از اسلام دانستند (الدوری، ۲۰۰۰: ۸۹ و نک: روزنتال، ۱۳۶۵: ۸۱). این موضوع از سوی مسلمانان با جدیت دنبال گردید و نخستین بار از سوی عبدالعزیز دوری* (۱۹۱۹-۲۰۱۰م) مورد بررسی قرار گرفت. عبدالعزیز دوری یکی از نظریه‌پردازان مسلمان در حوزه تاریخ‌نگاری اسلامی در قرن بیستم است که به‌واسطه خدماتش در این حوزه به «شیخ‌المورخین عرب» معروف شده است (العلاف، ۲۰۱۰). او آثاری درباره خاستگاه تاریخ‌نگاری اسلامی و تاریخ دولت عباسیان و تشکیلات و نظام‌های اسلامی و تاریخ اقتصادی اعراب نوشته است. دوری لازمه فهم عصر حاضر را تاریخ دانسته و به صورت خاص تحقیق در زمینه تاریخ علم تاریخ را ضروری می‌داند. او اصرار دارد بدون پژوهش‌های انتقادی درباره مورخین و تطورات علم تاریخ نمی‌توانیم مصادر تاریخی را به‌دست آوریم و روایت‌های تاریخی را نقد کنیم (الدوری، ۲۰۰۰: ۷). دوری برای رسیدن به مصادر اصلی تاریخ‌نگاری در سه قرن نخست هجری از منابعی چون تاریخ طبری (د ۳۱۰ه.ق) فراتر می‌رود و مراحل آغازین دانش تاریخ را تا قرن نخست می‌کاود (همان: ۱۱). وی در کتاب «نشاه علم التاریخ عند العرب» موضوع خاستگاه تاریخ‌نگاری عربی را در سه قرن نخست هجری مورد تحقیق قرار می‌دهد

و نتیجه می‌گیرد که علم تاریخ در نزد عرب از دو مکتب تاریخ‌نگاری مدینه و عراق سرچشمه گرفته است. الدوری معتقد است محور مکتب عراق سنن قبائلی (قصص ایام، انساب، شعر) است و محور مکتب مدینه بر تحقیقات جدی محدثان استوار می‌باشد (الدوری، ۲۰۰۰: ۱۳). در این مقاله ما با آن بخش از دیدگاه الدوری که به مکتب عراق مربوط می‌شود کاری نداشته و آن را هم‌سو با دیدگاهی می‌دانیم که خاستگاه تاریخ‌نگاری اسلامی را سنن قبائلی می‌داند. بنابراین محور اصلی بحث مکتب مدینه در دیدگاه الدوری می‌باشد. طبق نوشته‌های الدوری مکتب مدینه (خط حدیث) هیچ ارتباطی با سنن قبائلی نداشته بلکه با تحقیقات جدی محدثان مدینه قوام یافته است. به گفته او محدثانی چون عروه بن زبیر (د۹۴ه.ق) و زهری (د۱۲۴ه.ق) با به کارگیری شیوه‌های حدیثی و نظام اسناد احادیث مغازی و سیره نبوی را گرد آوردند و بدین ترتیب تاریخ‌نگاری مدینه را بنیان کردند (همان: ۲۳). الدوری معتقد است محدثان مدینه نخستین مورخانی بودند که شیوه اسناد را در تاریخ‌نگاری به کار گرفتند و این شیوه از قرن دوم به بعد در مکتب عراق نفوذ کرد (همان: ۱۳۹) و در نهایت توسط مورخان بزرگ اسلامی در قرن سوم به عنوان مشی اصلی تاریخ‌نگاری اسلامی به کار گرفته شد (همان: ۱۴۵). بنابراین در دیدگاه الدوری و محققان مسلمان متأثر از او، بنیان تاریخ‌نگاری اسلامی حدیث می‌باشد و تاریخ از حدیث برآمده است (معروف، ۱۹۹۶: ۱۳۰). در این مقاله سعی می‌شود در سه بخش الف) خاستگاه تاریخ‌نگاری اسلامی در نگاه مستشرقان ب) توصیف دیدگاه الدوری ج) دلایل الدوری همراه با نقد و تحلیل آن به روش توصیفی- تحلیلی ارائه شود. هدف ما این است که نشان دهیم دیدگاه الدوری نادرست بوده و دلایل او نمی‌تواند وجود سنن قبائلی را در روند شکل‌گیری تاریخ‌نگاری در مدینه نفی سازد و کسانی چون عروه و زهری با تأثیرپذیری از این سنن به گردآوری اخبار مغازی و سیره نبوی پرداخته‌اند. بنابراین خاستگاه تاریخ‌نگاری اسلامی سنن قبائلی عرب جاهلی بوده است.

الف) خاستگاه تاریخ‌نگاری اسلامی در نگاه مستشرقان

تحقیقات مستشرقان درباره زندگی پیامبر اسلام در طول قرن‌های نوزده و بیست میلادی به مرور به بررسی‌های انتقادی منابع سیره نبوی معطوف شده است. محققان اولیه با وجود

این که می‌دانستند منابع سیره در زمانی طولانی پس از وفات پیامبر مدون شده است، باور داشتند که این منابع حاوی احادیثی است که توسط شاهدان عینی وقایع زمان پیامبر روایت شده است. آنها با وجود تضادهای موجود در اخبار و یا ردپای افسانه‌سرایي و اغراق‌گویی و انواع جانبداری‌ها در گزارش‌های مرتبط با سیره نبوی، تصور می‌کردند به هر حال ذهن نقاد مورخ قادر به بازسازی وقایع هست. اما دیری نمی‌گذرد که این دیدگاه با تشکیک برخی از مستشرقان در رابطه با اعتبار احادیث در تاریخ اسلام کنار می‌رود (پارسا، ۱۳۸۸: ۳۱۰). گلدزیهر در کتاب «مطالعات اسلامی» نخستین ضربه را به این باور خوش‌بینانه وارد ساخت. او با اشاره به نقش صاحبان هر مذهب در جعل احادیثی همسو با آرای خودشان، روش نقد احادیث توسط مسلمانان را ناکارآمد دانسته و می‌گوید این متون را نباید منبع و مرجعی تاریخی در تدوین سیره‌ی پیامبر و تاریخ صدر اسلام دانست (گلدزیهر، ۱۳۵۷، ص ۸۱). افراد دیگری چون هانری لامنس و لئونه کایتانی تقریباً تمام منقولات مربوط به حیات پیامبر را مجعول و برساخته‌ی نسل‌های بعد دانستند (کریمی‌نیا، ۱۳۸۶: ۱۵). در چنین شرایطی نظرات متعددی از سوی محققان غربی درباره‌ی خاستگاه تاریخ‌نگاری ارائه شد و منابع مربوط به مغازی پیامبر که به گفته سزگین تصویر بهتری از آن وجود داشت، مورد بررسی قرار می‌گیرد (سزگین، ۱۳۸۶: ۳۶۹). لوی دلا ویدا سیره ابن اسحاق (د ۱۵۱ ه.ق) را نقطه آغاز نگارش تاریخ اسلامی اعلام می‌کند. ولی این نظر از سوی دیگر محققان رد می‌شود (هامفریز، ۱۹۹۱: ۱۶۲). مرسدن جونز در مقاله ابن اسحاق و واقدی (۲۰۷ ه.ق) نتیجه می‌گیرد بخش بزرگی از سیره پیش از قرن دوم شکل گرفته و نویسندگان بعدی مطالبی را منطبق با دریافت خود بدان افزوده‌اند (واقدی، ۱۳۶۱: ۲۰). هورویتس سیر تحول منابع مغازی را روشن می‌سازد و افرادی چون ابان بن عثمان (د ۹۶ ه.ق) عروه بن زبیر، شرحبیل بن سعد (د ۱۲۳ ه.ق) و وهب بن منبه (د ۱۱۴ ه.ق) را پایه‌گذار این نوع نگارش می‌داند (سزگین، ۱۳۸۶: ۳۶۹). محققان غربی در امتداد بررسی منابع سیره‌ی پیامبر در قرن اول جهت بازشناسی خاستگاه تاریخ‌نگاری، سنت‌های تاریخی عرب قبل از اسلام را بررسی می‌کنند. همیلتون گیب (د ۱۹۷۱ م) در مقاله‌ای که برای انتشار در دایرةالمعارف اسلام در ۱۹۳۸ ارائه می‌کند (مصطفی، ۱۹۸۳: ۱/۲۹) از سنت تاریخی اعراب جنوبی و شمالی یاد می‌کند و می‌گوید سنت مکتوب عرب جنوبی از طریق روایت شفاهی در تنه

وسیع‌تری از اطلاعات افسانه‌ای در قرن اول تداوم می‌یابد که با تاریخ باستانی عربستان و افرادی چون وهب بن منبه و عبید بن شریه جرهمی (د. ۶۷۷ ه.ق) پیوند داشته است (گیب، ۱۳۹۴: ۱۵). گیب می‌افزاید روایات این افراد را مورخان نسل‌های بعد در آثارشان وارد کردند. ابن اسحاق روایات عبید را نقل می‌کند و ابن هشام (د. ۲۱۸ ه.ق) کتاب التیجان وهب بن منبه را تصحیح می‌کند و حتی در اثر محققانه تفسیر طبری از اطلاعات وهب استفاده می‌شود. گیب نتیجه می‌گیرد «این افسانه‌ها در مقام عناصری غیرمنطقی در جریان تاریخ‌نگاری عربی باقی می‌ماند و مانعی بر سر راه توسعه انتقادی و درک صحیح از تاریخ باستان قرار می‌گیرد» (همان). گیب سنت تاریخی عرب شمالی را متأثر از سنن قبائلی دانسته و می‌نویسد: «فتوحات اسلامی جریان سنن قبیله‌ای را بدون این‌که ویژگی‌اش را تغییر دهد متحول کرد و این مسئله بر تاریخ‌نگاری اسلامی اثر گذاشت و در آن اطلاعات سنن قبیله‌ای جایگیر شد و مؤلفان بعدی در تواریخ خود در باب تاریخ نخستین و خلافت اموی از آن استفاده کردند» (همان: ۱۶). بعد از گیب بیشترین تحقیق درباره تاریخ تاریخ‌نگاری اسلامی متعلق به فرانتس روزنتال می‌باشد. به گفته شاکر مصطفی کتاب روزنتال اولین و مهمترین تحقیق علمی جدید درباره علم تاریخ عربی است که تاکنون (۱۹۷۸) به زبان عربی و زبان‌های خارجی منتشر شده است (مصطفی، ۱۹۸۳: ۱/۳۷). روزنتال در کتاب تاریخ تاریخ‌نگاری در اسلام (۱۹۵۲) می‌نویسد: «کهن‌ترین صورت تاریخ‌نگاری در اسلام، توصیف جامع تک‌رویدادی است که بیش از چند صفحه نمی‌شود و استمرار مستقیم قصص ایام است، چنین توصیفی خبر نام دارد» (روزنتال، ۱۳۶۵: ۱/۸۱). روزنتال با این سخن که وجود ایام‌العرب بیانگر نوعی آگاهی تاریخی نیست، قصص ایام را فاقد ارزش تاریخی دانسته است (همان: ۳۲). بدین ترتیب در نزد مستشرقان شکاف وسیعی بین سنت افسانه‌ای و مردمی عربستان پیش از اسلام و سال‌نگاری‌های نسبتاً علمی قرن دوم هجری دیده می‌شود که از نظر آنان می‌بایست این شکاف را با تأثیرپذیری مسلمانان از سنت‌های تاریخی تمدن‌های دیگر پر ساخت (گیب، ۱۳۹۴: ۱۵). در نتیجه باید گفت محققان غربی تا نیمه قرن بیستم معتقد بودند خاستگاه تاریخ‌نگاری اسلامی-عربی در تداوم سنن قبائلی (قصص ایام، انساب و شعر) بوده است. در نزد آنها حتی مغازی پیامبر نیز از این سنن متأثر است. این نتیجه می‌توانست اعتبار و میزان وثاقت و ارزش علمی بنیان

تاریخ‌نگاری اسلامی را در امتداد سنت تاریخی دوران قبل از اسلام قرار دهد و تأییدی باشد بر این مطلب که امکان نوشتن سیره‌ای صحیح از پیامبر وجود ندارد (شفیعی خوزانی؛ عالم‌زاده، ۱۳۹۳: ۲۰۴).

بعد از انتشار آثار مستشرقان در زمینه خاستگاه تاریخ‌نگاری اسلامی، محققان مسلمان نیز به بررسی این موضوع پرداختند. دوری با نادرست‌دانستن دیدگاه محققان غرب به طرح دیدگاه جدیدی مبادرت کرد. او ابتدا با نوشتن مقاله‌ای در ۱۹۵۷ به انتقادات ساخت پاسخ می‌دهد (هامفریز، ۱۹۹۱: ۱۶۲). در واقع ساخت در ۱۹۵۴ قطعاً چاپ شده از بقایای کتاب موسی بن عقبه (۱۴۴ ه. ق) را بی‌اعتبار دانسته بود (مرادی‌نسب، ۱۳۷۹: ۱۵۸). دوری همچنین در تحقیقی راجع به کتاب ابن اسحاق به تشکیک‌های صورت گرفته از سوی مستشرقان در ارزش منابع سیره پاسخ می‌دهد. او با اشاره به نظرات مونتگمری وات می‌گوید: منابع سیره و شکل اساسی آن قبل از زمان ابن اسحاق و استادش زهری که در سیره پیشگام اوست به وجود آمده است (الدوری، ۱۳۷۸: ۱۵۶). دوری در نهایت با نوشتن کتاب «نشان علم‌التاریخ عندالعرب» (۱۹۶۰) به طرح دیدگاه متفاوت خود می‌پردازد تا بتواند با نشان دادن بنیان سنت تاریخ‌نگاری اسلامی بر تحقیقات محدثان قرن اول و دوم از اعتبار آن دفاع کند. در ادامه با در نظر داشتن این زمینه‌ها دیدگاه دوری را توصیف و سپس دلایل او را مورد نقد و بررسی قرار می‌دهیم.

ب) توصیف دیدگاه دوری

شاکر مصطفی درباره‌ی کتاب *نشأة علم التاريخ عند العرب* می‌نویسد که مؤلف آن دو مکتب اساسی تاریخ را در صدر اسلام کشف کرده است (مصطفی، ۱۹۸۳: ۱/۲۳). گزارش شاکر مصطفی بیانگر آن است که طرح مکاتب تاریخ‌نگاری اسلامی اول بار توسط عبدالعزیز دوری ارائه شده است و بسیاری از محققان مسلمان به تاسی از دوری موضوع مکتب تاریخ‌نگاری اسلامی را پذیرفته و بسط داده‌اند. خود شاکر مصطفی در کتاب «*تاریخ العربی و المورخون*» مکاتب تاریخ‌نگاری را در دو مجموعه مکاتب کوچک و اولیه (شام، یمن و فارس) و مکاتب بزرگ (مدینه، عراق) مورد بررسی قرار داده است (همان: ۱۱۸). یکی دیگر از کسانی که به شدت متأثر از دوری بوده بشار عواد معروف است. معروف با

نوشتن مقاله مظاهر تأثیر العلم الحديث فی علم التاريخ عندالمسلمين در سال ۱۹۶۵ و بسط آن در کتاب اثر الحديث فی نشاه التاريخ عندالمسلمين در ۱۹۶۶ به تأثیر حدیث در شکل‌گیری علم تاریخ پرداخته است. معروف در این زمینه بر تحقیقات دوری تکیه کرده و درباره هدف خودش می‌گوید: قصد ما جز این نیست که بگوییم اصول مغازی و متعلقات آن از منظر شکل‌گیری و منشأ و پیشرفت و تحول مبتنی بر حدیث نبوی بوده است (معروف، ۱۹۶۶: ۱۳۰). گستره تأثیر گذاری دوری بر سایر محققان مسلمان را می‌توان در مدخل تاریخ‌نگاری دانشنامه جهان اسلام و تحقیقات دیگر مشاهده کرد (ناجی، ۱۱: ۱۳۸۹ و یا نک به آئینه‌وند، ۳۱۵: ۱۳۸۷). بنابراین با توجه به این که کتاب دوری منبع الهام محققان بعد از خودش می‌باشد، بررسی دیدگاه وی درباره خاستگاه تاریخ‌نگاری اسلامی حائز اهمیت می‌باشد.

کتاب دوری دو بخش دارد: نویسنده در بخش اول به طرح دیدگاه خود پرداخته و بخش دوم را به متون تاریخی اختصاص داده است. بخش نخست چهار فصل دارد: در فصل اول تطور علم تاریخ در سه قرن اول هجری با نگاهی گذرا به گرایش‌های حدیثی و قبیله‌ای در دو مکتب مدینه و عراق بررسی شده است. دوری در فصل دوم مکتب مدینه را بررسی می‌کند و از عروه بن زبیر و زهری به عنوان مؤسسان حقیقی این مکتب سخن می‌گوید (همان: ۷۱). در بخش سوم وهب بن منبه را به عنوان یکی از قُصاص و اخباریان معرفی می‌کند و معتقد است این شخص مرجع اسرائیلیات و قصص ماقبل اسلام از جمله قصه‌های یمنی بوده است. دوری می‌افزاید برخلاف نظر مستشرقین وهب بن منبه به طور جدی نقشی در نوشتن سیره پیامبر نداشته و پژوهش‌های سیره قبل از او توسط محدثین مدینه قوام یافته است. بنابراین عنصر قصص بعد از شکل‌گیری مواد سیره داخل سیره شده است (همان: ۱۳). دوری در بخش چهارم، مکتب تاریخ‌نگاری عراق با گرایش قبائلی را معرفی می‌کند و می‌نویسد این مکتب مستقل و ریشه‌های آن متفاوت با ریشه‌های مکتب مدینه بوده است (همان: ۱۴). دوری تأکید می‌کند آنچه باعث شکل‌گیری علم تاریخ نزد عرب شده است با دو مکتب مدینه و عراق ارتباط دارد (الدروی، ۱۳: ۲۰۰) و آغاز تاریخ‌نگاری در اسلام در دو گرایش متمایز از یکدیگر یعنی گرایش حدیث و گرایش قبیله ظهور یافته، بدین صورت که خط حدیث در مدینه و خط قبیله در کوفه و بصره یعنی

مراکز سنن قبائلی دنبال می‌شود. این دو خط در دو جریان مهم جامعه نخستین منعکس گردید، که جریان اسلامی با مبادی و تعلیمات اسلامی و جریان قبیله‌ای با استمرار میراث قبائلی شناخته می‌شد (همان، ۱۳۱). دوری درباره تاریخ‌نگاری مدینه می‌گوید تحقیقات و بررسی‌های جدی درباره حدیث، که در مدینه توسط محدثان برپا شده بود، بنیان مغازی نویسی و سیره‌نگاری گردید (همان: ۱۱۳). او اعتقاد دارد همین احادیث گردآوری شده، اساس تاریخ‌نگاری پیشرفته در قرن دوم و بعد از آن می‌باشد. در ادامه اهم نظرات دوری درباره مکتب مدینه را بیان می‌کنیم.

اهم نظرات دوری

دیدگاه دوری را می‌توان شامل دو بخش ایجابی و سلبی دانست. او در بخش ایجابی از آغاز شکل‌گیری تاریخ‌نگاری اسلامی و نقش اولین محدثان مکتب مدینه در شکل‌دادن به بنیان تاریخ‌نگاری و شیوه‌های آنان سخن می‌گوید و در بخش سلبی تلاش می‌کند تا تداوم و سهم سنن قبائلی را در تحقیقات محدثان مکتب مدینه نفی کند. او همچنین در این بخش برای قصاص و داستان پردازانی چون وهب بن منبه سهمی در مباحث سیره پیامبر قائل نمی‌شود. در ادامه با استناد به کتاب دوری دیدگاه‌های او را در دو بخش ایجابی و سلبی مرور می‌کنیم.

بخش ایجابی: دوری معتقد است تاریخ‌نگاری اسلامی پس از ظهور اسلام رخ نمود (همان: ۱۳۱) و فعالیت‌های پیش از اسلام نظیر قصص ایام و انساب و شعر هیچ نوع مفهوم تاریخ‌نگاری را القاء نمی‌کند (همان). او در این باره می‌نویسد علم تاریخ در نزد عرب بعد از اسلام در دو گرایش متمایز یعنی خط اهل حدیث (مدینه) و خط قبیله (عراق) (همان: ۱۳۱) شکل گرفت. او از این دو خط به عنوان دو مکتب (مدرسه) تاریخی یاد کرده است (همان: ۱۳ و ۱۴). دوری می‌نویسد تحقیقات مربوط به مغازی در مکتب مدینه، ضمن بررسی‌های مربوط به حدیث شکل گرفت (همان: ۲۳) و اولین کسانی که به مغازی و عصر رسالت پرداختند تعدادی از فرزندان صحابه مشهور از جمله ابان بن عثمان و عروه بن زبیر بودند (همان: ۲۴). در نسل بعد از عروه نیز تعدادی از علما به پیشرفت تحقیقات مغازی و توسعه آن قیام کردند که در میان آنها زهری مهم‌تر از همه می‌باشد (همان: ۲۶). دوری تصریح می‌کند اگر عروه پیشگام در علم تاریخ باشد، زهری مؤسس

مکتب تاریخی در مدینه می‌باشد (همان: ۱۱۳). الدوروی معتقد است شیوه اسناد در قرن دوم به مکتب عراق راه یافت و در قرن سوم به عنوان شیوه اصلی تاریخ‌نگاری اسلامی توسط مورخان بزرگ به کار گرفته شد. او در این رابطه با الگو قرار دادن تاریخ طبری درباره طبری می‌نویسد: طبری از نظر روش و بینش یک حدیث‌شناس بود و این ویژگی از تأکید وی بر سلسله سند و خودداری او از نقادی محتوا فهم می‌شود (همان: ۶۳).

بخش سلبی: الدوروی با رد دیدگاه لوی دلا ویدا نویسنده ماده سیره دایرةالمعارف اسلام مبنی بر این که قصص ایام بنیان مغازی پیامبر بوده است (همان: ۸۹) می‌نویسد: اساس مغازی در تحقیقات جدی اهل حدیث توسط زهری و شاگردانش شکل گرفت و این برخلاف نظر کسانی است که معتقدند قصص ایام و سنن قبائلی در ایجاد آن نقش داشته است (همان: ۱۱۳ و نک به معروف، ۱۹۶۶: ۱۲۷). الدوروی درباره وهب بن منبه می‌نویسد وهب دارای فرهنگ و زادگاه یمنی بود که به‌طور بسیار غریبی از مکتب مدینه سر در آورد (الدوروی، ۲۰۰۰: ۳۰). او می‌افزاید وهب کتابی درباره مغازی داشته که قطعات باقی‌مانده از آن نشان می‌دهد سبکی بدون اسناد و اسلوبی مانند اسلوب قصص ایام داشته است. الدوروی معتقد است وهب مرجع اصلی اسرائیلیات و قصص در مغازی بوده است (همان: ۳۰). با وجود این، هیچ نقشی در بنیان سیره پیامبر نداشته است (همان، ۱۳). پس از بیان اهم نظرات الدوروی در ادامه دلایل او را در دفاع از نظراتش می‌آوریم و با نقد و تحلیل آن دلایل، نادرست بودن دیدگاه الدوروی را نشان می‌دهیم.

دلایل الدوروی، نقد و تحلیل

الدوروی مدعی است قصه‌های ایام و انساب هیچ مفهوم تاریخ‌نگاری را القاء نمی‌کند و علم تاریخ بعد از اسلام به وجود آمده است. او برای این مدعا هیچ دلیلی ارائه نمی‌دهد و غافل است که این سخن با آنچه او درباره بن‌مایه‌های تاریخ‌نگاری در عراق می‌گوید در تناقض می‌باشد. الدوروی خط قبیله (مکتب عراق) را به مفهومی دنباله فعالیت‌های پیش از اسلام می‌داند که همان قصص ایام و انساب و شعر بوده است (الدوروی، ۲۰۰۰: ۱۳۱). او می‌نویسد: نوع قبیله‌ای تاریخ از علاقه به فعالیت‌ها و امور قبیله مایه گرفت. این نوع تاریخ‌نگاری از نظر محتوا و سبک ادامه مستقیم داستان‌های ایام و گزارش‌های انساب بود که مستقیماً به

سوی ایام جدید و فتوحات اسلامی هدایت شد (همان: ۱۳۲). دوری این احتمال را نیز قائل شده است که ایجاد مبدأ تاریخی نزد یمنیان در احداث مبدأ تاریخ ثابت نزد مسلمین تأثیر داشته است (همان: ۱۸). دوری حتی می‌پذیرد این اسلوب در تاریخ‌نگاری مدینه نیز راه یافته است (همان). بنابراین درباره‌ی چنین میراث مؤثر و مستمری در تاریخ‌نگاری اسلامی نمی‌توان گفت هیچ مفهوم تاریخ‌نگاری القاء نمی‌کند.

آوردیم که دوری دو گرایش حدیثی (مدینه) و قبیله‌ای (عراق) در تاریخ‌نگاری بعد از اسلام را دو مکتب متمایز از هم می‌داند. او درباره‌ی وجه تمایز این دو گرایش علاوه بر نفی سنن قبائلی (قصص ایام، انساب و شعر)، ضرورت تأکید بر سندیت و مذاقه در احوال راویان را از خصائص مکتب مدینه دانسته است (همان: ۱۳۲). درباره‌ی نفوذ سنن قبائلی در تاریخ‌نگاری اسلامی در بند اول بیان کردیم که دوری حتی نفوذ این سنن در مکتب مدینه را پذیرفته است منتها برای متمایز نشان دادن مکتب مدینه تأکید می‌کند میراث عرب جاهلی در مکتب مدینه تا پایان گرفتن اساس مغازی پیامبر، که بر بنیان احادیث محدثان (عروه و زهری) در حال شکل گرفتن بوده است، اثری نداشته و تنها در قرن دوم بعد از نسل زهری این سنن جاهلی در قالب قصص ایام و اسرائیلیات به سیره نفوذ می‌کند (همان: ۲۲ و ۲۹). در ادامه به این دو وجه تمایز بخش در جای خود می‌پردازیم. حال باید پرسید آیا گرایش‌های یادشده در حد مکتب می‌باشد؟ و طرح مکاتب تاریخ‌نگاری اسلامی از سوی دوری قابل پذیرش است؟ در پاسخ باید گفت برخی از محققان کلیت نظریه مکاتب تاریخ‌نگاری در اسلام را پذیرفته‌اند ولی در جزئیات با دوری اختلاف دارند. به عنوان مثال شاکر مصطفی علاوه بر تعداد مکاتب، در تقدم شکل‌گیری مکاتب کوچک نسبت به مکاتب بزرگ تاریخ‌نگاری با دوری اختلاف دارد. همچنین در دیدگاه شاکر مصطفی عروه و زهری به دو مکتب شام و مدینه تعلق دارند و بنیان‌گذاران مکتب مدینه افرادی قبل از آنها و کسی چون عبدالله بن عباس می‌باشد (مصطفی، ۱۹۸۳: ۱۵۰، ۱۲۷، ۱۱۸، ۱۵۲، ۱۵۷). تفاوت‌های دیدگاه مصطفی با دوری تا حدی است که باید گفت با پذیرفتن تقدم مکاتب کوچک تاریخ‌نگاری از جمله یمن و شام عملاً خاستگاه تاریخ‌نگاری اسلامی-عربی به قبل از اسلام می‌رسد (همان: ۱۲۳). بنابراین تمایزی برای تاریخ‌نگاری مدینه باقی نمی‌ماند. به علاوه شاکر مصطفی بر عنصر جغرافیا در ایجاد مکاتب

مختلف تأکید می‌کند (همان: ۱۱۴). این در حالی است که برخی محققان معتقدند تقسیم‌بندی مکاتب تاریخ‌نگاری بر اساس جغرافیا چندان علمی و دقیق نیست و تاریخ‌نگاری در مغرب اسلامی، که بیشترین بُعد جغرافیایی را دارد، تفاوتی با تاریخ‌نگاری شرق اسلامی ندارد (حضرتی، ۱۳۹۱: ۱۸۴). برخی دیگر از محققان، مکاتب تاریخ‌نگاری را پذیرفته و با تفکیک بین مکاتب نگرشی از مکاتب نگارشی، مکاتب تاریخ‌نگاری در اسلام را در زمره مکاتب نگارشی قرار داده‌اند (آئینه‌وند، ۱۳۸۷: ۳۱۵). تقلیل مفهوم مکتب در تاریخ‌نگاری اسلامی به مکاتب نگارشی از این نظر که توقع ایجاد شده از مفهوم مکتب (نگرشی) را تعدیل می‌کند قدمی به پیش است ولی هنوز وضوح چندان ندارد. در این برداشت هریک از مکاتب تاریخ‌نگاری خصایص نگارشی ویژه‌ای دارند (آئینه‌وند، ۱۳۸۷: ۳۴۸، ۳۹۶، ۴۰۴، ۴۳۹، ۴۲۵، ۴۵۷، ۴۶۶) ولی دقت در خصائص مکاتب نگارشی نشان می‌دهد جز عامل جغرافیا ویژگی مهم دیگری که آنها را متفاوت نشان دهد، وجود ندارد. به همین علت برخی از نویسندگان، با نادیده‌انگاشتن چنین خصایصی بسیاری از محدثان، اخباریان و نویسندگان سیره و مغازی و مورخان تاریخ عمومی در طول قرون اولیه ساکن در جغرافیای مختلف را در یک قالب قرار می‌دهند و همه را به‌عنوان مورخ روایی معرفی می‌کنند (سجادی، ۱۳۷۵: ۴۰ و نک به سجادی، ۱۳۸۵: ۳۰۸). بدین ترتیب باید گفت عناصری مانند جغرافیا و خصایص مکاتب نگارشی نمی‌تواند از نظریه مکتب‌ها دفاع کند.

در مقابل موافقان نظریه مکاتب تاریخ‌نگاری، شماری از محققان مسلمان و غیرمسلمان مخالف این نظریه هستند. برای مثال هامفریز تأکید الدوری بر شکل‌گیری مکاتب در قرن دوم را تأمل برانگیز دانسته و معتقد است این نظریه جای نقد و بررسی دارد (هامفریز، ۱۹۹۱: ۱۴۵). برخی دیگر با در نظر گرفتن ویژگی‌های عام در دو قرن نخست به رد نظریه مکتب تاریخ‌نگاری پرداخته‌اند و معتقدند در مرحله اول عواملی چون ۱- عنصر خاندانی ۲- عناصر غیر اسلامی نصرانیات، اسرائیلیات و مجوسیات تأثیر تعیین‌کننده‌تری در جریان تاریخ‌نگاری اسلامی، ثبت و ضبط سیره‌ی پیامبر و مسائل مربوط به دوره صحابه و حوادث بعدی داشته است (حضرتی، ۱۳۹۱: ۱۷۰). بنابراین باید گفت تقریرهای گوناگون از نظریه مکاتب تاریخ‌نگاری حاوی اشکالات مفهومی و مصداقی است و نمی‌تواند بیانگر وجود مکتب مستقلی در تاریخ‌نگاری به‌عنوان مکتب مدینه باشد.

الدوری معتقد است اولین کسانی که به بحث درباره مغازی پیامبر پرداختند فرزندان صحابه مشهور از جمله ابان بن عثمان و عروه بن زبیر بودند. الدوری درباره ابان بن عثمان می‌نویسد: ابان محدث بود و تمایل داشت درباره مغازی تحقیق کند. او می‌افزاید جز یعقوبی که اشاره‌ای به ابان بن عثمان دارد سایر مورخان از او نقلی ندارند. با این حال در کتب حدیث روایات او باقی مانده است. در واقع ابان به منزله گذار از مرحله بررسی حدیث به بررسی مغازی می‌باشد (الدوری، ۲۰۰۰: ۲۴). در نقد این مطالب باید گفت شرح حال ابان بن عثمان در طبقات ابن سعد (د ۲۳۰ ه.ق) نشان می‌دهد ابان پسر عثمان خلیفه سوم جز احادیث پدرش مطلبی درباره مغازی نداشته است (ابن سعد، ۱۳۷۹: ۲۶۸/۵) و شخصی که یعقوبی از او روایت کرده است ابان بن عثمان احمر بَجَلِی (د ۱۷۰ ه.ق) است که راوی جعفر بن محمد (د ۱۴۸ ه.ق) بوده است (یعقوبی، ۱۳۷۴: ۱/۳۵۷) و کتابی درباره مغازی نیز داشته است (جعفریان، ۱۳۷۶: ۶۸). بنابراین تشابه اسمی سبب این اشتباه الدوری شده است. این اشتباه به احتمال زیاد از مقاله هورویتس نشأت گرفته و پس از او توسط سزگین، الدوری، شاکر مصطفی و دیگران تکرار شده است (سزگین، ۱۳۸۶: ۳۶۹) نک به الدوری، ۲۰۰۰: ۲۴؛ مصطفی، ۱۹۸۳: ۱۵۲ و آئینه‌وند، ۱۳۸۷: ۳۲۱). ناگفته نماند تنها کسی که به سیره ابان بن عثمان اشاره کرده است، زبیر بن بکار (د ۲۵۶ ه.ق) در الموقیبات می‌باشد (زبیر بن بکار، ۱۳۸۶: ۲۹۰). علاوه بر این، تحقیقات سزگین نشان می‌دهد برخلاف نظر الدوری قبل از فرزندان صحابه تعدادی از صحابه به ثبت احادیث و مغازی پیامبر مبادرت کرده‌اند. از جمله کتاب سهل بن ابی خیثمه مدنی انصاری (درگذشت بین ۴۱-۶۰ ه.ق) متولد سال ۳ سوم بعد از هجرت است که یکی از جوان‌ترین اصحاب پیامبر بوده و کتابش نزد نوه‌اش محمد بن یحیی بن سهل باقی مانده و واقدی فراوان از آن نقل کرده است. نمونه دیگر قطعه‌ای از نوشته علاء بن خضرمی صحابی می‌باشد که در قرن سوم موجود بوده است. کتاب سعد بن عباد (د ۱۵۵ ه.ق) صحابی نامدار مورد دیگری است که بعدها توسط شرحبیل بن سعید بن سعد (د ۱۲۳ ه.ق) روایت شده و سنت این خاندان در تألیف مغازی ادامه یافته است (سزگین، ۱۳۸۶: ۳۷۱). سزگین همچنین با استناد به آنچه طبری از ابن اسحاق آورده می‌افزاید: این مطالب نشان می‌دهد در زمان عروه بن زبیر اشخاص بیشتری به نگارش مغازی مشغول بوده‌اند. او می‌افزاید تحقیق در اسناد منابع متأخر و اطلاعات مربوط به تراجم

نشان می‌دهد ابن اسحاق برای گزارش جنگ خندق دست کم از کتاب‌های هفت مؤلف، که وی آنها را علما شناخته، بهره برده است (همان). سزگین از میان معاصران عروه بن زبیر، افرادی چون سعید بن مسیب (د ۹۴ه.ق)، قاسم بن محمد بن ابوبکر (د ۱۰۷ه.ق)، ابو اسحاق عمرو بن عبدالله همدانی (د ۱۲۷ه.ق) را به عنوان مورخانی که در تحقیقات مغازی و تألیف مبتدا (آغاز خلقت) و فتوح دست داشته‌اند نام می‌برد (همان: ۳۷۲). اضافه بر مطالب بیان‌شده باید گفت تحقیقات مربوط به مغازی تنها در مدینه نبوده و در شهرهای دیگر از جمله شهرهای عراق نیز صحابه و تابعان بدان پرداخته‌اند. از جمله می‌توان به عامر بن شراحیل شعبی (د ۱۰۳ه.ق) اشاره کرد که در فقه و شعر و مغازی سرآمد بود و کتابی درباره مغازی پیامبر نوشته است. شعبی به شهادت ابن سعد از اهل حدیث بوده و با اهل رأی به شدت مخالفت کرده است (ابن سعد، ۱۳۷۹: ۶/۷۰۶). با وجود این، شهرت شعبی در نقل اسرائیلیات و قصص و داستان‌های تبع‌های یمن است (مصطفی، ۱۹۸۳: ۱۷۵). بدین ترتیب نمی‌توان آن‌طور که الدوروی بیان می‌کند عروه را مؤسس تحقیقات مغازی شمرد و اول کسی دانست که در مغازی کتابی تألیف کرده است. همچنین نمی‌توان تحقیقات مغازی را منحصر به مدینه دانست (الدوروی، ۲۰۰۰: ۲۴).

همان‌طور که بیان گردید، طبق دیدگاه الدوروی مکتب مدینه در پیدایش و جهت‌گیری مرهون تلاش‌های دو تن از محدثان فقیه یعنی عروه بن زبیر و شاگرد برجسته‌اش زهری می‌باشد (همان: ۲۳). الدوروی در جای جای کتابش از عروه و زهری به‌عنوان محدثانی تمام‌عیار سخن می‌گوید. او معتقد است دو وجه تمایزبخش مکتب مدینه یعنی الف) اهمیت دادن به اسناد و نقد روایان حدیث و ب) پرهیز از سنن قبائلی را عروه و زهری رعایت کرده‌اند و به این شکل توانسته‌اند اساس مغازی پیامبر را بر تحقیقات جدی حدیث استوار سازند و مانع نفوذ سنن قبائلی (قصص ایام، انساب، شعر) در آن شوند (همان: ۲۴ و ۲۷). این بخش از دیدگاه الدوروی که می‌بایست به‌عنوان هسته سخت نظریه او از قوی‌ترین دلایل برخوردار باشد تفاوت زیادی با سایر بخش‌ها ندارد. الدوروی برای این که نشان دهد عروه و زهری وجوه تمایزبخش مکتب مدینه را رعایت کرده‌اند ناچار می‌شود تأثیرپذیری آنها از قصص ایام و تساهل آن دو در به‌کارگیری اسناد را توجیه نماید. او درباره نحوه استفاده از اسناد توسط عروه می‌نویسد: عروه به شکل رایج در زمان خود از اسناد استفاده

کرد طوری که در همه‌ی روایات اسناد را نمی‌آورد بلکه تنها اسناد حوادث مهم مانند آغاز وحی و هجرت را آورده است، ولی قصص و روایات پیوسته را بدون ذکر اسناد بیان می‌کند. دوری درباره‌ی علت روش عروه می‌افزاید با وجود این که اسناد در زمان عروه مورد توجه بود ولی قواعد دقیق اسناد در زمان‌های بعدی آشکار شد (همان: ۲۵). این اعتراف نشان می‌دهد که توقع رعایت دقت زیاد بر موضوع اسناد و نقد راویان در زمان عروه ممکن نیست، بنابراین وجه تمایزی از این نظر در کار عروه با سایر اهل تاریخ نخواهد بود. دوری در رابطه با عناصر سنن قبائلی در روایات عروه نیز مجبور به توجیه شده است. او با وجود استفاده از شعر در روایات عروه می‌نویسد عروه درباره‌ی بعضی از زمان‌ها شعر ایراد می‌کند ولی نه به شکل و سبک ایام عرب بلکه به خاطر علاقه‌ای بوده است که عروه به شعر داشته است (همان). دوری می‌نویسد در بخشی از روایات عروه قصص مردمی وارد شده است (همان: ۸۶). بدین ترتیب باید گفت در روایات عروه سنن قبائلی از جمله شعر و قصص نیز وجود داشته است.

توجیهاتی از این دست درباره‌ی روایات زهری نیز تکرار شده است. دوری می‌نویسد: زهری بخش اعظم سیره را از حدیث اخذ کرده است و قصص در روایت او سهم اندکی دارد که آن‌هم مربوط به قصص انبیاست که توجه به آن به تازگی شروع شده بود (همان: ۲۷). او با وجود آنکه مانند فرزندان زمانش به شعر علاقه دارد ولی در مغازی بسیار اندک از آن بهره می‌برد و سبک او از سبک ایام بسیار دور است (همان). او می‌افزاید زهری عالم به انساب بود و کتابی درباره‌ی نسب قریش نوشت (همان: ۲۸) و روایاتش را مستند کرد. لکن او عنصر جدیدی را وارد اسناد کرد که آن اسناد جمعی بود (همان). زهری تنها به روایات عروه بسنده نکرد و به بررسی گسترده درباره‌ی روایات مدینه پرداخت و هر آنچه می‌شنید را می‌نوشت. او اولین کسی است که واژه «سیره» را بکار برد و خطوط و چارچوب آن را وضع نمود (همان: ۲۶). در این چارچوب او بعضی از اخبار قبل از اسلام را تا جایی که به زندگانی پیامبر مرتبط می‌شود بیان می‌کند. سپس دوران زندگانی پیامبر در مکه و پس از آن هجرت و دوران مدینه را روایت کرده است. زهری به تاریخ خلفای راشدین هم توجه داشته و به حوادث مهمی که در تاریخ امت نقشی تعیین‌کننده داشت، پرداخته است (همان: ۲۷). نوشته‌های دوری نشان می‌دهد که او استفاده از شعر در نزد زهری را می‌پذیرد و

همان‌طور که در قبل اشاره شد به دست داشتن زهری در انساب اشاره می‌کند (همان: ۱۰۷) و با این که می‌نویسد اطلاعات تاریخی زهری عموماً برگرفته از احادیث است ولی می‌پذیرد که مواد دیگری، اگرچه محدود و اندک، به اخبار تاریخی زهری نفوذ کرده است. فی‌المثل می‌گوید داستان‌های عامیانه در برخی از روایات زهری به چشم می‌خورد (همان: ۱۰۶). همچنین می‌نویسد توجه زهری به اخبار انبیاء پیشین و اخبار اهل کتاب، انعکاس خفیفی از اسرائیلیات را در آثار وی برجا نهاده است و در این باره کعب‌الاجبار را منبع زهری دانسته است (همان). الدوروی که نمی‌تواند وجود سنن قبائلی را در نزد عروه و زهری بپذیرد، می‌نویسد: وجود این مواد نمایانگر آغاز تحولی است که بعد از زهری به وجود آمد (همان: ۱۰۶). آشکار است که چنین توجیهاتی نمی‌تواند وجود عناصر سنن قبائلی (قصص ایام، انساب، شعر) و حتی اسرائیلیات را در روایات عروه و زهری نفی کند و از آنها محدثی ناب بسازد. به علاوه دقت در اسناد و نقد راویان، همچنان که الدوروی خود بدان اعتراف کرده است، از اواخر قرن دوم هجری توسط اهل حدیث به‌طور جدی دنبال شده است (همان: ۲۵). بنابراین نمی‌توان سخت‌گیری‌های اهل حدیث در اواخر قرن دوم به بعد را به اواخر قرن نخست هجری تعمیم داد و انبوه روایات مرسل از عروه و زهری نشان می‌دهد که در نزد آنان شیوه‌های اهل حدیث در قرن سوم ملاک نقل اخبار نبوده است (پاکتچی، ۱۳۹۲: ۱/۱۵۴). گذشته از موارد یادشده باید گفت الدوروی توجهی به مسئله جعل در اسناد ندارد و صرف اسناد در روایات مدینه را نشانه به‌کارگیری جدی اسناد دانسته است. این در حالی است که به گفته محققان به‌کارگیری تعابیر اصطلاحی در تحمل طبقات کهن، از تصرفات پسین در سلسله اسناد بوده است که برخی از راویان سده ۲ق بدان گرایش داشته‌اند و چنین مطلبی را طرق مختلف نقل با تعابیر مختلف تحمل حدیث نشان می‌دهد، به‌خصوص وقتی طرق معتبرتر عاری از اصطلاحات تحمل حدیث باشد و چنین مواردی در روایات زهری نیز وجود دارد (پاکتچی، ۱۳۸۵: ۶۴۲).

الدوروی درباره وهب بن منبه نیز دچار تناقض‌گویی شده است. او می‌نویسد مغازی وهب در کتب سیره راه نیافته است (همان: ۱۲۵) ولی معتقد است گرایش‌های وهب بن منبه در مورخ مشهور مدینه ابن اسحاق یافت می‌شود (همان: ۳۰). در نظریه الدوروی انتشار اسرائیلیات و قصص مردمی به وهب بن منبه نسبت داده شده است (همان). ولی با وجود

زیست متقدم وهب بن منبه نسبت به زهری، الدوری می‌نویسد نفوذ این موارد در مغازی پیامبر نمایانگر آغاز تحولی بوده که به پس از زهری مربوط می‌شود (همان: ۲۲ و ۲۹). مسلم است متأخر نشان دادن نفوذ اسرائیلیات در دیدگاه الدوری تنها به این علت است که بنیان حدیثی مورد نظر او، که توسط عروه و زهری شکل گرفته، آسیب نبیند ولی این امر ممکن نبوده و اثر اسرائیلیات در روایات زهری نشان می‌دهد که آنها از چنین روایاتی تأثیر پذیرفته‌اند (همان: ۱۰۶). علاوه بر این، طبق روایات منقول از پیامبر سابقه استفاده از روایات یهودی به زمان پیامبر برمی‌گردد (حاج منوچهری، ۱۳۷۷، ص ۲۹۱ و نک به سجادی؛ رزم‌آرا، ۱۳۸۵: ۳۰۷). این سابقه نشان می‌دهد نفوذ اسرائیلیات خیلی قبل‌تر از وهب بن منبه رخ داده است. از جمله کسانی مانند کعب الاحبار (د ۳۲۲ ه.ق)، عبدالله بن سلام (د ۴۳ ه.ق)، تمیم بن دوس داری (د ۴۰ ه.ق)، ابوهریره (د ۵۹ ه.ق) و عبدالله بن عمرو بن عاص (د ۶۵ ه.ق) و عبید بن شریه (د ۸۶ ه.ق) چندین دهه قبل از وهب بن منبه به رواج قصص اسرائیلی مشغول بوده‌اند (دیاری بیدگلی، ۱۳۹۰: ۱۰۷ و نک به حاج منوچهری، ۱۳۷۷: ۲۹۱). جواد علی در شرح حال عبید بن شریه (د ۶۷ ه.ق) می‌گوید یکی از منابع قصص اسرائیلی و مردمی کتاب‌های عبید بوده است (علی، بی تا: ۳۲). ناگفته نماند طبق گفته ابن سعد، عروه در طبقه دوم تابعان قرار دارد و راوی کسانی مانند ابن عباس (د ۶۸ ه.ق) و عبدالله بن عمرو بن عاص (د ۶۵ ه.ق) و ابوهریره (د ۵۹ ه.ق) بوده است. (ابن سعد، ۱۳۷۹: ۵/۲۹۴). اخبار تاریخی نشان می‌دهد ابن عباس و عبدالله بن عمرو بن عاص و ابوهریره برای پرسش از معانی قرآن نزد اهل کتاب و نومسلمانی مانند کعب الاحبار رجوع کرده‌اند (ابوهریره، ۳۰۶: ۱۳۸۹ و نک به گلدزیهر، ۱۳۸۳: ۳۸). بنابراین تأثیرپذیری عروه، که استاد زهری بوده است، از کسانی چون ابن عباس و ابن عمرو بن عاص و ابوهریره آشکار است و نمی‌توان پذیرفت که در زمان عروه و زهری اسرائیلیات وجود نداشته است و چنین اخباری بعد از زمان زهری نفوذ کرده باشد.

آخرین مطلبی که در دیدگاه الدوری جای نقد دارد، مطالبی است که درباره روش تاریخ‌نگاری طبری بیان می‌کند. به نظر می‌رسد الدوری از روش نقل اخبار توسط طبری برداشت نادرستی دارد. او روش طبری را متأثر از فرهنگ حدیث و فقه می‌داند که در نقد روایات متوجه سند آن است (الدوری، ۲۰۰۰: ۶۳). به تعبیر دیگر، طبری در تاریخ‌بینش

حدیثی داشته یعنی با تأکید بر سلسله روایات از نقادی روایات خودداری کرده است (الدوری، ۱۳۹۴: ۷۶). برداشت الدوری ریشه در مطلبی دارد که طبری در مقدمه تاریخش بیان کرده است (طبری، ۱۳۶۲: ۱/۵). این برداشت نادرست بوده و نتیجه عدم تفکیک روش گردآوری اخبار در تاریخ با روش داوری اخبار در تاریخ می‌باشد. در واقع الدوری مانند بسیاری دیگر تأکید طبری بر روش‌های غیرعقلی در گردآوری اخبار تاریخی را به روش‌های داوری او در اخبار تاریخی تعمیم داده است. نادرستی این برداشت از تاریخ طبری را می‌توان از برداشت‌های دیگری که از روش طبری وجود دارد نشان داد. برای نمونه محققانی که برخلاف الدوری، طبری را مورخی نقلی - روایی نمی‌دانند سه دسته می‌باشند:

اول گروهی که معتقدند طبری مورخی فقیه و صاحب دیدگاه و نظر بوده است. قدیمی‌ترین منبعی که طبری را صاحب دیدگاهی مستقل در فقه و جدا از اهل حدیث معرفی کرده است، الفهرست ابن ندیم می‌باشد (ابن ندیم، ۱۳۸۱: ۴۲۴). مذهب مستقل فقهی طبری در نگاه برخی از محققان جدید سبب گردیده او را از فقهای اختیارگرای اصحاب حدیث با گرایش‌های اعتدالی میان رأی و حدیث بدانند. اینان معتقدند مشرب اختیارگرای طبری سبب شده او صرفاً به گردآوری روایات بسنده نکند بلکه به نقد آنها و تلاش برای اختیار یک رأی دست بزند (دهقان فارسانی، ۱۳۸۵: ۷۴۶). گلدزیهر درباره شیوه تفسیری طبری می‌نویسد: وی هیچ‌گاه در پی یافتن یک نظر جزمی و فرقه‌ای و مذهبی نیست بلکه آرای مختلف را در کنار هم می‌گذارد و یکی را می‌پذیرد (گلدزیهر، ۱۳۸۳: ۱۰۸). طبری درباره اخبار تاریخی نیز قریب به همین شیوه عمل کرده است (بهرامیان، ۱۳۸۵: ۲۹۹). برخی از محققان گروه اول با نقد مبنای تاریخ‌نگاری نقلی اساساً امکان داشتن تاریخ‌نگاری نقلی را رد می‌کنند، و معتقدند طبری صاحب دیدگاه مستقل در گزینش و نقل اخبار بوده است و روایات را به نحوی در دیدگاه تفسیری خود ساخته و پرداخته و در ربط با نوعی نگاه و تفسیر، گزینش نموده و به ما گزارش کرده است (حضرتی، ۱۳۸۰: ۲۴). در میان گروه اول محققانی دیگری وجود دارند که معتقدند طبری هر آنچه می‌دانسته نقل نکرده است؛ برای مثال عسگری اعتقاد دارد شکل‌های مختلفی از کتمان اخبار و مجمل‌گویی و ناتمام گذاشتن نقل خبر توسط طبری صورت گرفته است. بدین شکل که با گفتن لا یحتمل السماعه العامه

(مردم تحمل شنیدن آن را ندارند) و یا کرهت ذکر اکثراً (من کراهت دارم اخبار بیشتر را بیاورم) از بیان آنها خودداری کرده است (عسگری، ۱۳۶۸:۳۷)

گروه دوم از محققان کسانی‌اند که معتقدند طبری همسو با گفتمان رسمی در زمان خودش اخبار تاریخی را تنظیم کرده است. هامفریز روش طبری را در پیوند با مفهوم دانش در فرهنگ دوره متقدم اسلامی دانسته و معتقد است در این فضا کار مورخ نه تفسیر و ارزیابی گذشته بلکه صرفاً تعیین اخبار ثقه و معتبر درباره آن گذشته و تألیف این گزارش‌ها در چهار چوبی منظم و مناسب بود که طبری این کار را با هنرمندی انجام داده است (هامفریز، ۱۹۹۱:۱۴۹)

گروه سوم از محققان تاریخ طبری را براساس قواعد علم حدیث ارزیابی کرده‌اند. آنها برخلاف دیدگاه نویسندگان امروزی روش‌های طبری را همسو با اهل حدیث نمی‌دانند. این گروه معتقدند طبری بسیاری از معیارهای اهل حدیث را در نگارش تاریخ و تفسیر به کار نبرده است. آنان مواردی چون عدم جرح و تعدیل راویان، نقل از ضعف و بیان آرای مخالف اهل حدیث را نمونه‌هایی از تفاوت روش طبری با اهل حدیث بیان می‌کنند (سخاوی، ۱۳۶۸:۳۲۹). مسلم است به کارگیری قواعد علم حدیث، آن‌هم در زمان طبری، می‌توانست مانع از نقل افسانه‌ها و اسرائیلیات شود. این در حالی است که مآخذ طبری در باب تاریخ ادیان و مذاهب دیگر غالباً روایات مشهور به اسرائیلیات و تحت تأثیر ادبیات اهل کتاب می‌باشد. ناقلان این گونه روایات وهب بن منبه و ابن اسحاق بودند. مآخذ طبری در سیره‌ی پیامبر ابن اسحاق می‌باشد و برای اخبار تاریخ صدر اسلام به طبقه اخباری یعنی ابی مخنف و واقدی و مدائنی تکیه کرده است، این در حالی است که اصحاب حدیث و رجال‌شناسان تقریباً همه اخباریان از جمله کسانی مانند ابن اسحاق، ابو مخنف، واقدی، سیف بن عمر را با دلایل گوناگون مورد طعن و قدح قرار دادند و روایاتشان را قابل اعتنا ندانستند (بهرامیان، ۱۳۸۵:۲۹). طبری در تفسیر هم بدون نقد و بررسی از روایات اسرائیلی بهره برده است (دهقان فارسانی، ۱۳۸۵:۷۵۰). به علاوه باید گفت بسیاری از منابع طبری در تاریخ و تفسیر منابع مکتوب بوده است و بیشتر از منابع عراق می‌باشد (آئینه‌وند، ۱۳۶۹:۳۲۴). طبری از منابع مکتوب به شیوه وجاده و بدون سماع استفاده کرده است و از آغاز قرن سوم هجری بیشتر حوادث مانند شورش درازمدت زنگیان را به نقل از شاهدان

عینی یا آگاهان محلی آورده است (بهرامیان، ۱۳۸۵: ۲۹۹). بنابراین طبری آنچنان که بسیاری از نویسندگان امروزی می‌گویند مورخ روایی نیست بلکه به گفته ابن خلدون یکی از مورخان بزرگ اسلام است که کتب پیشینیان را تتبع کرده و اخبار روزگار گذشته را به‌طور جامع گرد آورده است. (ابن خلدون، ۱۳۷۵: ۱/۳)

نتیجه

در پایان باید گفت دیدگاه‌های الدوری و همفکران او مبنی بر این که تاریخ‌نگاری در مدینه در حوزه مغازی و سیره نبوی صرفاً بر بنیان تحقیقات جدی حدیث بنا شده باشد، اعتبار ندارد. وجود سنن قبائلی (قصص ایام، انساب و شعر) و روایات اسرائیلی در روایات باقی‌مانده از عروه و زهری نشان می‌دهد این دو و سایر کسانی که در گردآوری احادیث مغازی و سیره نقش داشته‌اند، در فضایی که سنن قبائلی استمرار داشته است، به درخواست حاکمان اموی متوجه مغازی و سیره‌ی پیامبر و حوادث صدر اسلام شده‌اند. آنها مانند سایر علمای قرن اول در حلقه‌های درس متداول شرکت جسته و بسیاری از علوم زمان خود مانند شعر و انساب و قصص ایام و حتی روایات اسرائیلی را فراگرفته بودند و در تمام این موارد آثاری از خود برجا گذاشته‌اند. عروه و زهری حتی در زمینه اسناد به فراخور زمان خود عمل کردند و انبوه روایات مرسل از آن دو نشان می‌دهد در نزد آنان شیوه‌های اهل حدیث در قرن سوم ملاک نقل اخبار نبوده است. علاوه بر این، روایات باقی‌مانده از آثار عروه و زهری و سیره ابن اسحاق، که بیانگر نفوذ عناصر قبائلی و اسرائیلی در میراث مدینه می‌باشد، نشان می‌دهد تفاوت فاحشی در محتوا و روش تاریخ‌نگاری مدینه با سایر کانون‌های تاریخ‌نگاری از جمله عراق دیده نمی‌شود. بنابراین برخلاف دیدگاه الدوری و همفکرانش باید گفت تداوم و استمرار سنن قبائلی (قصص ایام، انساب و شعر) در تاریخ‌نگاری مدینه و اساس مغازی و سیره نبوی امری انکارنشدنی می‌باشد و سنت‌های تاریخی عرب قبل از اسلام خاستگاه اصلی تاریخ‌نگاری بعد از اسلام بوده است.

* یادداشت

الدوری (۱۹۱۹-۲۱۰م) متولد روستای دور از استان صلاح‌الدین عراق است. در سال ۱۹۴۲ به دریافت مدرک دکترای تاریخ از دانشگاه لندن نائل گردید. وی سال‌ها از اعضای هیئت علمی دانشگاه لندن بود و پس از آن به بغداد بازگشت و در دانشگاه بغداد به تدریس پرداخت. الدوری با پشت سر گذاشتن مسئولیت‌های علمی مختلف از سال ۱۹۶۲ تا ۱۹۶۶ ریاست دانشگاه بغداد را برعهده گرفت. وی سال‌ها به‌عنوان استاد مهمان در دانشگاه‌های لندن، دانشگاه بیروت و در نهایت دانشگاه اردن به تدریس مباحثی درباره تاریخ اسلام پرداخته است. او همچنین از اعضا و سخنرانان مهم مرکز مطالعات وحدت عربی است. کتاب‌های العصر العباسی الأول، دراسات فی العصور العباسية المتأخرة، النظم الاسلامیه، نشأة علم التاريخ عند العرب، مقدمة فی تاریخ صدر الإسلام، مقدمة فی تاریخ الإقتصادی العربی، الجذور التاريخية للقومية العربیه از مهمترین آثار او به شمار می‌رود.

منابع و مآخذ

- آینه‌وند، صادق (۱۳۸۷). **علم تاریخ در گستره تمدن اسلامی**. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. چاپ دوم.
- _____ (۱۳۶۹). **مکتب تاریخ‌نگاری طبری**. تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. چاپ اول.
- ابن خلدون (۱۳۷۵). **مقدمه**، جلد ۱، ترجمه محمد پروین گنابادی. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی. چاپ هشتم.
- ابن سعد، محمد (۱۳۷۹). **طبقات**، جلد ششم. ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی. تهران: انتشارات فرهنگ و اندیشه. چاپ اول.
- ابن سعد، محمد (۱۳۷۹). **طبقات**، جلد پنجم. ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی. تهران: انتشارات فرهنگ و اندیشه. چاپ اول.
- ابن ندیم، محمد بن اسحاق (۱۳۸۱). **الفهرست**، ترجمه محمد تجدد. تهران: انتشارات اساطیر. چاپ اول.
- ابوریه، محمود (۱۳۸۹). **سنت محمدی در گذر تاریخ**. تهران: ناشر ذوی القربی. چاپ اول.

دوفصلنامه علمی- پژوهشی تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری دانشگاه الزهراء (س) / ۱۶۳

- الدورى، عبدالعزيز (۲۰۰۰ م.). **نشأة علم التاريخ عند العرب**. تهران: مركز زايد للتراث والتاريخ.
- _____ (۱۳۷۸). **تحقیقی راجع به کتاب ابن اسحاق**. ترجمه شهلا بختیاری. نقل در جعفریان. رسول و - دیگران (۱۳۷۸). **نقد و بررسی منابع سیره نبوی**. تهران: انتشارات سمت. چاپ اول.
- العلاف، ابراهیم خلیل (۲۰۱۰). **شیخ المورخین العرب عبدالعزيز الدورى فى رحاب الله**. middle-east-online.2010/11/21
- بهرامیان، علی (۱۳۸۵). «تاریخ طبری». **دایرةالمعارف بزرگ اسلامى**. تهران: ج ۱۴. ص ۲۹۶-۳۰۱
- پارسا، فروغ (۱۳۸۸). **حدیث در نگاه خاورشناسان**. تهران: انتشارات دانشگاه الزهراء. چاپ اول.
- پاکتچی، احمد (۱۳۹۲). **پژوهشی پیرامون جوامع حدیثی اهل سنت**. جلد اول. تهران: نشر دانشگاه امام صادق (ع). چاپ اول.
- _____ (۱۳۸۵). «تحمل حدیث». **دایرةالمعارف بزرگ اسلامى**. تهران: ج ۱۴. ص ۶۴۱-۶۴۶
- جعفریان، رسول (۱۳۷۶). **منابع تاریخ اسلام**. تهران: انصاریان. چاپ اول.
- حاج منوچهری، فرامرز (۱۳۶۷). «اسرائیلیات». **دایرةالمعارف بزرگ اسلامى**. تهران: جلد ۸. ص ۲۹۰-۲۹۴.
- حضرتی، حسن (۱۳۸۰). **تأملاتی در علم تاریخ**. تهران: انتشارات نقش جهان. چاپ اول.
- _____ (۱۳۹۱). **گفتگوهای درباره تاریخ شناسی و تاریخ‌نگاری**. تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام. چاپ اول.
- ده‌قان فارسانی، یونس (۱۳۸۵). «تفسیر طبری». **دایرةالمعارف بزرگ اسلامى**. تهران: ج ۱۵. ص ۷۴۶-۷۵۲.
- دیاری بیدگلی، محمدتقی (۱۳۹۰). **آسیب‌شناسی روایات تفسیری**. تهران: انتشارات سمت. چاپ اول.

- روزنتال، فرانتس (۱۳۶۵). **تاریخ‌نگاری در اسلام**. ج ۱. ترجمه اسدالله آزاد. تهران: انتشارات آستان قدس رضوی. چاپ اول.
- زبیر بن بکار (۱۳۸۶). **الاخبار الموفقیات**. ترجمه اصغر قائدان. تهران: انتشارات امیرکبیر. چاپ اول.
- سجادی، صادق؛ عالم‌زاده. هادی (۱۳۷۵). **تاریخ‌نگاری در اسلام**. تهران: انتشارات سمت. چاپ اول.
- سجادی، صادق؛ رزم‌آرا. مرتضی (۱۳۸۵). «تاریخ‌نگاری». **دایرةالمعارف بزرگ اسلامی**. تهران: ج ۱۴. ص ۳۰۲-۳۲۳.
- سخاوی، محمد بن عبدالرحمن (۱۳۶۸) نقل از روزنتال، فرانتس (۱۳۶۸). **تاریخ تاریخ‌نگاری در اسلام**. ترجمه اسدالله آزاد. تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی. چاپ اول.
- سزگین، فواد (۱۳۸۶). **تاریخ نگارش‌های عربی**. ترجمه مهران ارزنده. شیرین شادفر. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی - سازمان چاپ و انتشارات. چاپ دوم.
- شفیع‌خو زانی، زیبا؛ عالم‌زاده. هادی (۱۳۹۳). «نقدی بر آرای رژی بلاشر». **فصلنامه تاریخ و تمدن اسلامی**. شماره نوزدهم.
- طبری، محمد بن جریر. ۱۳۶۲. **تاریخ طبری**. جلد اول. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: انتشارات اساطیر. چاپ دوم.
- عسگری، مرتضی (۱۳۶۸). «نقد متد طبری در تاریخ‌نگاری». **کیهان اندیشه**. شماره ۲۵.
- علی، جواد. بی تا. **المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام**.
- کریمی‌نیا، مرتضی (۱۳۸۶). **سیره پژوهی در غرب، گزیده متون و منابع**، مجمع جهانی تقریب مذاهب. معاونت فرهنگی.
- گلدزیهر، ایگناس (۱۳۸۳). **گرایش‌های تفسیری در میان مسلمانان**. ترجمه سید ناصر طباطبایی. چاپ اول. انتشارات ققنوس.
- _____ (۱۳۵۷). **درس‌هایی درباره‌ی اسلام**. ترجمه علینقی منزوی. انتشارات کمانگیر. چاپ دوم.
- گیب، همیلتون و دیگران (۱۳۹۴). **تاریخ‌نگاری در اسلام**. ترجمه یعقوب آژند. نشر گسترده. چاپ اول.

- مرادی‌نسب، حسین (۱۳۷۹). «مروری بر کتاب مغازی موسی بن عقبه». **روش‌شناسی علوم انسانی**. شماره ۲۴.
- مصطفی، شاکر (۱۹۸۳ م.). **التاریخ العربی والمورخون. درسه فی تطور علم التاریخ و معرفه رجاله فی الاسلام**. جلد اول. دارالعلم للملایین. الطبعة الثالثة.
- معروف، بشار عواد (۱۹۶۵ م.). **مظاهر تأثیر العلم الحدیث فی علم التاریخ عند المسلمین**. مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی www.noorsoft.org
- معروف، بشار عواد (۱۹۶۶ م.). «اثر الحدیث فی نشأة التاریخ عند المسلمین». **مجله الاقلام**. السنة الثانية.
- ناجی، محمد رضا و دیگران (۱۳۸۹). **تاریخ و تاریخ‌نگاری**. تهران: نشر کتاب مرجع. چاپ اول.
- واقدی، محمد بن عمر (۱۳۶۱). **مغازی - تاریخ جنگ‌های پیامبر (ص)**. ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی. تهران: مرکز نشر دانشگاهی. چاپ اول.
- هامفریز، استیفن (۱۹۹۱ م.). **چهار چوبی عملی برای راهنمایی تاریخ اسلام**. ترجمه دکتر جواد مرشد لو. تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام. در دست انتشار
- یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب (۱۳۷۴). **تاریخ یعقوبی**. جلد اول. ترجمه عبدالمحمد آیتی. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی. چاپ هفتم.